

'Scene' Aspects in the Story of 'Yousef' Based on Cognitive Linguistics

Razi Mayah*

Sasan Sharafi**

Mansoreh Shekar Amiz***

Abstract

۲۱۷



Introduction: Construal in Cognitive linguistics, is a term that refers to study and analysis of a particular situation from different angles. This term in its original meaning refers to a special semantic feature that is used in all linguistic terms and can be generalized. In simple terms, «construal» and its different aspects can be evaluated in all models of cognitive linguistics, especially semantics.

This article tries to prove the issue that it is possible to analyze and understand more deeply the Quranic stories and verses in context of Langaker's (2008) theory of «scene consttual» which is itself a field of cognitive linguistics. This field, as stated earlier, is a large part of the science of cognitive linguistics.

Method: The data of this research are taken from Quranic verses .The whole Surah of Yusuf (pbuh) which contains a very interesting, eloquent and fluent story and contains 111 verses is considered as a source of the statistical work and the main subject of research. In this research, the text of the Holy Quran which is the words and phrases is not considered, but the deep meaning and the inner semantic layers of the verses are examined.

In order to achieve this goal, a study of the translation of the mysterious verses of the Holy Quran does not lead us to the desired meaning and we have to rely on opinions of the high-ranking and

*Phd Student in General linguistics, linguistics department, Ahwaz Branch, Islamic Azad University, Ahwaz, Iran. E-mail: Razi.mayah@yahoo.com

**Assistant Professor at "The General linguistics" in Ahwaz Branch, Islamic Azad University, Ahwaz, Iran (Corresponding Author).
E-mail: ssnsharafi@yahoo.com

***Assistant Professor at "The General linguistics" in Ahwaz Branch, Islamic Azad University, Ahwaz, Iran. E-mail: mansooreshkaramiz@yahoo.com

Received date: 2021.06. 23

Accepted date: 2022.01.27

educated commentators such as Alameh Tabatabaee and Makarem shirazi in their famous and well-known books of the analysing the Quran; Al-Mizan and Nemunch.

The variables of this research are ; different types of dimension in scene construal (viewpoint, profiling, scanning and focus) which were introduced by langaker .

Findings: By examining the results of this research, important points can be realised. First of all, research In Quranic verses and their deep and profound meaning can be analysed by relying on scientific, literary, philosophical and specifically linguistic theories and very extraordinary and wonderful results can be discovered and recorded.

Sometimes this results and outcomes of researches conducted in the Quranic-Scientific fields turn the view of the researchers to issues that have not been experienced in the past.

Secondly, as a result of this article it can be concluded that the analysis of Quranic verses on the basis of scientific and linguistics theories in the same direction of theological and religious interpretations and analyzed of the seminary and confirm these interpretations in terms of science and linguistic principles.

Conclusion: In the analysis of one of the most beautiful stories of the Holy Quran based on the framework of Langaker's (2008) theory of scene construal and its various, dimension which itself is one of the most controversial theories anchored in the field of cognitive linguistics. We have reached the important conclusion that by examining and interpreting the verses of the Holy Quran and specially the wonderful and instructive story of this divine book. Thus, we can analyze the story of Yusuf and other stories in the holy book in a more scientific way from another point of view.

Keywords: Construal, Verses' Viewpoints, Profiling, Focus.



مؤلفه‌های «صحنه» در ماجرای حضرت یوسف بر اساس زبان‌شناسی شناختی

راضی میاح*
ساسان شرفی**
منصوره شکرآمیز***

چکیده

سوره یوسف از جمله سوره‌های جذاب و آموزنده قرآنی است که می‌توان آن را از زوایای مختلف علمی، ادبی، اجتماعی و زبان‌شناختی بررسی نمود؛ از این رو هدف پژوهشگر در این جستار معرفی ساختار «تعبیر صحنه» و ابعاد مختلف آن که شامل زاویه دید، شرح صحنه، ضبط صحنه و کانون توجه و تجزیه و تحلیل داستان حکمت‌آمیز این سوره مبارک بر اساس تئوری زبان‌شناسی شناختی رونالد لنگاکر (۲۰۰۸) می‌باشد. در این تحقیق به تجزیه و تحلیل این داستان جذاب قرآنی از بُعد «شرح صحنه» در این نظریه خواهیم پرداخت. از جمله حوزه‌هایی که علم زبان‌شناسی شناختی می‌تواند ما را به درکی عمیق و کاوش‌های دقیق‌تر سوق دهد، حوزه‌هایی مانند فرهنگ، آداب و رسوم، دین و پژوهش و تفحص در کتاب‌های آسمانی می‌باشند. روش پژوهش حاضر توصیفی-تحلیلی بوده و منابع آن مطالعات کتابخانه‌ای می‌باشند.

واژگان کلیدی: تعبیر صحنه، شرح صحنه، زبان‌شناسی شناختی.

۲۱۹

دهن

مؤلفه‌های «صحنه» در ماجرای حضرت یوسف بر اساس زبان‌شناسی شناختی

* دانشجوی دکتری زبان، پردیس علوم و تحقیقات خوزستان، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.

razi.mayah@yahoo.com

** استادیار گروه زبان‌شناسی همگانی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران (نویسنده مسئول).

ssnsharafi@yahoo.com

*** استادیار گروه زبان، پردیس علوم و تحقیقات خوزستان، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.

mansoor.shekaramiz@gmail.com

تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۱۱/۰۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۰۲

مقدمه

زبان‌شناسی شناختی رویکردی به تحلیل زبان‌های طبیعی است که زبان را به عنوان ابزاری برای نظم و سامان‌بخشی، پردازش و انتقال اطلاعات در نظر می‌گیرد. وقتی کاربران یک زبان، ارتباط زبانی برقرار می‌کنند، اطلاعاتی را که دارند به صورت خاصی پردازش می‌کنند و نظم و سامان ویژه‌ای به آنها می‌دهند و سپس آنها را در قالب تعبیرهای زبانی به دیگران انتقال می‌دهند؛ به عبارت ساده‌تر زبان‌شناسی شناختی این ادعا را مطرح می‌کند که ساختار زبان، انعکاس مستقیم موقعیت‌های خارجی را نشان نمی‌دهد، بلکه ذهن از این موقعیت‌ها، مفهوم‌سازی ویژه‌ای دارد و زبان آن مفهوم‌سازی را نشان می‌دهد. معنا چیزی جز مفهوم‌سازی ذهن نیست. بنابراین زبان به طور غیر مستقیم و به واسطه مفهوم‌سازی گوینده جهان خارج یا موقعیت‌هایی خارجی را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر زبان، بی‌واسطه جهان درون گوینده و حوادثی را که در آن رخ داده یا می‌دهند، نمایان می‌سازد و به واسطه آن، موقعیت‌های بیرونی منعکس می‌شوند. پردازش اطلاعات ممکن است به شیوه‌های گوناگونی انجام گیرد. بی‌تردید هدف این نیست که گوینده تصویری بی‌ارتباط با واقعیت در ذهنش ترکیب کند. در واقع وظیفه اصلی زبان‌شناسی شناختی، بررسی شیوه‌های مختلف پردازش اطلاعات در زبان است و مباحث مختلف آن، بررسی شیوه‌ها و ابعاد گوناگون، مفهوم‌سازی است (صفوی، ۱۳۷۹).

از جمله چهره‌های مهم زبان‌شناسی شناختی می‌توان از لیکاف (George Lakoff) و جانسون (۱۹۸۰)، رونالد لنگاکر (Ronald Langaker) (۲۰۰۸) و لئونارد تالمی (Leonard Talmy) (۲۰۰۰) نام برد که هر یک از آنها با رویکرد خاصی به مباحث زبان‌شناسی شناختی پرداخته‌اند. از این رو نه یک زبان‌شناسی شناختی، بلکه زبان‌شناسی‌های شناختی یا به عبارت دقیق‌تر، رویکردهای مختلف شناختی نسبت به زبان طبیعی وجود دارد. از میان همه این چهره‌ها سهم لنگاکر را باید بیش از همه دانست. بسیاری او را پیشرو اصلی و بنیان‌گذار زبان‌شناسی شناختی می‌دانند.

با نگاهی به عنوان جستار، این پرسش به ذهن می‌آید که چرا و به چه ترتیب «شرح

صحنه» که از ابعاد مهم تعبیر در زبان‌شناسی شناختی- و دراصل بررسی یکی از اصول مهم و نوین در روایت‌های داستانی است- با قصص قرآنی که سرگذشت‌ها و رخداد‌های زمان پیشین است، به‌ویژه داستان‌های پیامبران و به‌صورت اخص داستان یوسف پیامبر ﷺ که از آن به‌عنوان «احسن القصص» یاد می‌شود، کنار هم گرد آمده‌اند؟ در پاسخ به این پرسش می‌توان این‌گونه بیان کرد که زبان‌شناسی شناختی و به‌خصوص نظریه «تعبیر صحنه» لنگاکر، الگویی نظری و کاربردی برای تجزیه و تحلیل اقسام روایات و قصص از جمله روایات و سرگذشت‌های واقعی و تاریخی را فراهم می‌کند. قصص قرآنی را نیز می‌توان از این منظر مطالعه کرد. بخش عمده‌ای از تعالیم و دستورهای قرآنی به‌طور کلی از رهگذر شگردهای دستور شناختی به‌ویژه فنون قصه‌سرایی و حکایت‌پردازی آن با اصول تعبیری همچون «شرح صحنه»، «زاویه دید»، «کانون صحنه» و «ضبط صحنه»- که خود شامل ضبط مفصل و ضبط مختصر می‌باشد- انتقال می‌یابد.

در قرآن جز در موارد اندکی که سرگذشت فرد یا قومی به‌طور مفصل و کامل ذکر شده است، در سایر موارد قصه‌های قرآنی تنها گوشه‌ای از کل یک سرگذشت را روشن می‌سازد. چهل‌واندی بار در قرآن نام نوح برده شده و به‌طور اجمال یا تفصیل به قسمتی از زندگی او اشاره شده است؛ اما در هیچ یک از موارد، قصه او به‌طور کامل به شیوه داستان‌سرایی تاریخی، نسب و خاندان و سایر چیزهایی که به زندگی شخصی او بستگی داشته باشد، آورده نشده است (حاج‌علی‌اکبری، ۱۳۹۷). علامه طباطبایی (۱۴۱۷ق) در این زمینه که چرا قرآن موارد تاریخ و جزئیات داستان را نقل نمی‌کند، می‌نویسد: «قرآن کریم کتاب دعوت و هدایت است و در این رسالت و هدفی که دارد، یک قدم راه را به طرف چیزهایی دیگر از قبیل تاریخ یا رشته‌های دیگر کج نمی‌نماید، زیرا هدف قرآن تعلیم تاریخ و مسلکش رمان‌نویسی نیست».

نکته مهم دیگر اینکه به جنبه‌های هنری، زیباشناختی، بلاغی و به‌ویژه روایی قرآن چندان که باید، از دیدگاه مکتب‌های نقد و نظریه‌های جدید و رویکردهای

زبان‌شناختی محور که امروزه در دنیای ادبیات مطرح است، با دقت و تأمل نگریسته نشده است؛ از این رو الگوهای «تعبیر» در زبان‌شناسی شناختی می‌توانند جنبه‌های پیدا و ناپیدای قصص قرآنی را فراروی دید کاربران قرار داده، الگو و چارچوبی عملی برای تعریف، دسته‌بندی، وصف، تحلیل و سنجش نقادانه داستان‌های قرآنی ارائه دهند و زمینه‌های شناخت دقیق، عملی و کارآمدتر را برای کاربران فراهم آورد (پورابراهیم، ۱۳۸۸). از همین روست که رویکرد شناختی در قصص قرآنی و به‌خصوص احسن القصص آن در عنوان جستار حاضر کنار هم گرد آمده‌اند.

پیشینه

چامسکی (۱۹۷۰) نحو و معناشناسی را مستقل از یکدیگر نمی‌داند و بر اساس چارچوب آثار خود بر رابطه میان نحو و معناشناسی صحنه می‌گذارد (صفوی، ۱۳۹۳). لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) مدعی‌اند ذهن «منسجم» است و استدلال می‌کنند که تقریباً تمام شناخت انسان، حتی انتزاعی‌ترین تفکرات، وابسته به تجهیزات «درجه پایین» و عینی است و او از این تجهیزات به عنوان نظام سازواره‌ای و عواطف استفاده می‌کند. همچنین بیان می‌دارند که تفکر انسانی به صورت اساسی بدون ارجاع به لایه زیرین جزئیات را تعبیر و ادراک کامل نمی‌کند.

لئونارد تالمی (۲۰۰۰) معناشناسی را اساساً شناختی می‌داند. به عقیده وی دستور، ساختاری مفهومی دارد. اصطلاحات زبانی جهت سرعت‌بخشیدن به درک و فهم به کار برده می‌شوند و زبان‌شناسی شناختی شیوه‌ای است جهت شیوه تفکر ما. به اعتقاد رونالد لنگاکر (۱۹۸۷)، دستور شناختی بر مدل‌سازی زبانی (دستور ذهنی) تأثیرگذار است. او عقیده دارد رویکرد شناختی به زبان، اساساً به مطالعه عمیق و گسترش حوزه تعبیر و ادراک زبان به‌خصوص در حوزه ادبی و روایی منجر می‌شود (Evans and Melanie, 2006) بیان می‌دارند نتایجی که از مطالعات معناشناسی به دست می‌آید، نقطه آغازین پژوهش‌های زبان‌شناسی شناختی می‌باشند؛ بنابراین تعبیر معنا هسته مرکزی رویکرد زبان‌شناسی شناختی نسبت به زبان و دستور زبان محسوب می‌شود. نیلی پور (۱۳۹۴) در

مقاله خود تحت عنوان «زبان‌شناسی شناختی دومین انقلاب معرفت شناختی در زبان شناسی» مدعی است در رویکرد شناختی نسبت به دستور زبان و ساختارهای دستوری، نظام زبان و یا سطوح باز نمایی زبان مستقل از معنا نیستند، بلکه همه ساختارهای دستوری ذاتاً مفهومی و تعبیری‌اند و کارکرد آنها در ساختاربندی محتوای مفهومی جمله‌ها دخالت دارند.

موتنن (2013) بیان می‌کند که اصطلاح «تعبیر» مفهوم جدیدی نیست. به باور وی این اصطلاح با پیشینه‌ای طولانی در کلیه زمینه‌ها از جمله ادبیات، روان‌شناسی، متون مذهبی، زبان‌شناسی شناختی و حتی فلسفه کاربردی بسیار پررنگ دارد. موتنن همچنین معتقد است مکانیسم تعبیر که ما اغلب در موقعیت‌های مختلف از آن بهره می‌گیریم، در واقع قابلیت درک و فهم، تفسیر و توجه خاص داشتن از زاویه دیدی متفاوت است. او در ادامه بیان می‌کند که «تعبیر» در معنایی دیگر به مفهوم مشخصه‌های معنایی یک اصطلاح که نتوان معنای اصلی واقعی آنها را از طریق مشخصه‌های عینی و ظاهری درک نمود، اطلاق می‌شود. او این مشخصه‌های معنایی را همان «ابعاد تعبیر» که لنگاکر پیش‌تر از آنها نام برده بود، ذکر می‌کند.

راسخ مهند (۱۳۹۶) حوزه زبان‌شناسی شناختی را از جمله حوزه‌هایی می‌داند که هم در حیطه زبان و زبان‌شناسی و هم در حوزه‌های بین‌رشته‌ای مانند فرهنگ، آداب و رسوم، دین و آموزه‌های دینی و کتاب‌های آسمانی می‌تواند افق‌های وسیعی را جهت تحقیق و پژوهش در اختیار ما قرار دهد.

محمدی و طلاپور (۱۳۹۱) بیان می‌کنند که تعبیر و ابعاد گوناگون آن در زمینه رخدادهای مختلف دارای چارچوب و الگویی نظری و کاربردی خاص می‌باشد و این الگو در تجزیه و تحلیل و تعبیر اقسام روایات و سرگذشت‌ها و به‌خصوص قصص قرآنی - که هدف این جستار است - کاربردی اساسی دارد؛ همچنین به این نکته اشاره می‌کنند که بخش عمده تعالیم، دستورها و قصص قرآنی از رهگذر قصه‌سرایی و حکایت‌پردازی و به اصطلاح ادبیات داستانی روایی در تفاسیر گران قدر اسلامی مورد

تجزیه و تحلیل قرار گرفته‌اند و تجزیه و تحلیل این روایات از بُعد زبان‌شناسی شناختی نه تنها با الگوی دینی و عرفانی تضاد و تناقضی ندارد، بلکه افق جدید و درک بهتری برای محققان این حوزه به همراه خواهد داشت.

قائم‌نیا (۱۳۹۰) از زبان‌شناسی شناختی به عنوان ابزاری برای پردازش و انتقال اطلاعات، بررسی رابطه میان زبان انسان، ذهن او و تجارب اجتماعی و فیزیکی یاد می‌کند و اینکه چگونه وقتی کاربران زبان می‌خواهند موقعیتی را توصیف کنند، اطلاعات موجود در ذهن آنها بر مفهوم‌سازی یعنی سامان‌دهی آن موقعیت تأثیر می‌گذارد.

روش پژوهش

در چارچوب نظری زبان‌شناسی شناختی باید به این نکته اذعان داشت که دستور شناختی لنگاکر (لنگاکر، ۱۹۸۷-۱۹۹۱) و معناشناسی شناختی تالمی (تالمی، ۲۰۰۰) در شناساندن و شهرت فراگیر تعبیر صحنه نقشی بسیار اساسی را ایفا کرده‌اند. «زاویه دید» را که بُعدی بسیار مهم و اساسی در تعبیر صحنه است، می‌توان در هر دو نظریه این دو زبان‌شناسی یعنی هم در نظریه «نشانه‌شناسی تعبیر» لنگاکر و هم در نظریه «فضاهای ذهنی» تالمی به صورت چشمگیری مشاهده کرد. گلفام (۱۳۸۱) این بُعد از زبان را دارای نقشی بسیار کلیدی در تکامل بخشی تعبیر روایت قصه و داستان به طور خاص و در نهایت تکامل کل زبان به طور عام می‌داند. قصه‌گویی شیوه‌ای پرکاربرد در قرآن است و قرآن بارها از آن برای منظور خود که هدایت و بیان حقایق است، بهره می‌گیرد (مجاهدی، ۱۳۹۳). راعب (۴۰۹ ق) (لغت‌شناس قرآن) در مفردات می‌گوید: «القص» به دنبال جای پا را گرفتن و رفتن گفته می‌شود. «فَصَصْتُ أثره» یعنی رد پای او را دنبال کردم». به جرئت می‌توان ادعا کرد از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی، اگر ادعا نکنیم هرگز، لکن بسیار انگشت شمار به قصص و روایات گران‌قدر و انسان‌ساز قرآنی پرداخته شده است. این امر ما را بر آن داشت با لحاظ کردن این جنبه نو از زبان‌شناسی شناختی و ابعاد مختلف آن به بررسی «احسن القصص» قرآن از این منظر بپردازیم. در انتها از بُعد

«شرح صحنه» وقایع و حوادث این داستان را بررسی خواهیم کرد.

چارچوب نظری

مفهوم «تعبیر» در دستور شناختی، بیشتر محدود به حوزه ذهنی و جنبه‌های معنایی زبان‌شناسی محدود می‌شد (Mottonen, 2013). اگر بخواهیم به طور دقیق‌تر «تعبیر» را تعریف نماییم، باید گفت انتخاب و به‌کارگیری تفسیر و برداشتی صحیح از یک مطلب، وضعیت، رابطه یا رخداد را اصطلاحاً «تعبیر» می‌گوییم؛ به عبارت دیگر برداشت‌های مختلف از یک رخداد یا واقعه یا متن را تعبیر آن رخداد قلمداد می‌کنیم. لنگاکر نظریه تعبیر در زبان‌شناسی شناختی را با مثالی به‌خوبی تشریح می‌کند. او برداشت‌های مختلف افراد از یک دسته اشکال ستارگان در شب را مثال می‌زند که عده‌ای از آنها به عنوان برج یا صور فلکی، عده‌ای از آنها را به عنوان خوشه‌ای از انگور، گروهی آنها را به شکل‌هایی از حیوانات و... از این ستارگان نام می‌برند (لنگاکر، ۱۹۸۶).

بر این اساس در زبان‌شناسی شناختی به طور مثال هر یک از ساخت‌های دستوری «شرح صحنه»‌های خاصی را بر ارزش معنایی عناصر زبان تحمیل می‌کنند. بنابراین دو جمله زیر روساخت‌های دستوری یک ژرف‌ساخت واحد نیستند، بلکه بیانگر ساخت‌های دستوری یا تصویرسازی‌های متفاوتی هستند:

(۱) احمد به حسین موبایل را داد.

(۲) احمد موبایل را به حسین داد.

زبان‌شناسی شناختی قایل به وجود ژرف‌ساخت انتزاعی برای جمله‌ها نیست و بنابراین هیچ‌کدام از دو جمله بالا از دیگری مشتق نشده است؛ یعنی ارتباط بین این دو جمله حاصل کاربرد یک قاعده گشتاری نیست؛ بلکه دو جمله بالا حادثه مفهومی واحدی را به گونه دستوری متفاوت بیان می‌کند. درواقع این دو جمله ادراک متفاوتی را از رخداد واحدی ارائه می‌دهند. تفاوت بین این دو جمله ناشی از تغییر در برجسته‌سازی عناصر زبانی است (لنگاکر، ۱۹۸۶). در جمله اول مفهوم «به حسین»

برجسته شده است، در حالی که در جمله دوم رابطه مالکیت بین حسین و موبایل برجسته‌تر است. این مقادیر یکی از وجوه مشترک دیدگاه‌های شناختی نسبت به دستور زبان است که پذیرش واحدهای نمادین خواننده می‌شود. واحدهای نمادین حاصل ارتباط بین صورت و معنا هستند و می‌توانند ساده - مثل تکواژ- یا پیچیده‌تر - مثل واژه، گروه یا جمله- باشند.

هنگامی که لنگاکر مسئله تعبیر را مطرح کرد، ابعاد مختلف آن را نیز به تفصیل شرح داد. به عبارت دیگر «تعبیر صحنه» با ابعاد مختلف آن صحنه ارتباط تنگاتنگی دارد که این ابعاد در روایت داستان، قصه‌نویسی و نیز صنعت بسیار گسترده فیلم‌سازی و تئاتر از اهمیت بسیاری برخوردارند. لنگاکر از این ابعاد را به «زاویه دید»، «ضبط صحنه»، «کانون توجه» و «شرح صحنه» یاد می‌کند. در جستار پیش رو ابتدا شرح مختصری از هر یک از این ابعاد داده می‌شود و سپس به تحلیل و بررسی بُعد «شرح صحنه» در داستان یوسف پیامبر ﷺ خواهیم پرداخت.

الف) ابعاد مختلف تعبیر صحنه و تحلیل داده‌ها ۱. دیدگاه (Perspective)

به تعریف خیلی ساده می‌توان بدین گونه شرح داد که منظور از دیدگاه آن است که راوی آن داستان یا قصه کیست؟ به تعریفی دیگر «دیدگاه» منظری است که نویسنده از آن دنیای خلق شده خود را به خواننده یا شنونده نشان می‌دهد (ساسانی، ۱۳۹۱). خواننده ممکن است این داستان یا قصه را مستقیماً از طریق افکار درونی یک شخصیت ببیند یا از دور و از منظر یک شاهد بی‌طرف (همان). در این بُعد از ابعاد تعبیر صحنه با انواع مختلفی از «دیدگاه‌ها» مواجه هستیم که عبارت‌اند از:

۱. اول شخص

وقتی راوی از ضمیر «من»، «خودم» یا «خود من» استفاده می‌کند تا داستان خود را بیان کند، در این حالت دیدگاه اول شخص است. در این دیدگاه خوانندگان، جهان را در خیال خود، در نقش راوی تجربه می‌کنند. مزیت دید اول شخص این است که نویسنده

به سرعت می‌تواند با خواننده ارتباط برقرار کند (همان). چندین نوع راوی اول شخص وجود دارد که از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱-۱. پروتاگونیست (قهرمان)

این همان شخصیت اصلی است که کل داستان درباره اوست؛ به عبارت ساده‌تر خواننده در درون سر قهرمان داستان قرار دارد و افکار او را می‌داند؛ برای نمونه داستان یوسف کور صادق هدایت از آن جمله است.

کاربرد دیدگاه در احسن القصص و تحلیل آیات:

«ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ»: [یوسف در ادامه سخن خود به فرستاده شاه گفت] من این کشف حال برای آن خواستم تا عزیز مصر بداند که من هرگز در نهانی به او خیانت نکردم و بدانند که خدا هرگز مکر و خدعه خیانتکاران را به مقصود نمی‌رساند» (یوسف: ۵۲).

در اینکه این آیه کلام یوسف ﷺ است از دید خود به عنوان اول شخص یا ادامه کلام همسر عزیز مصر است، دو نظر وجود دارد؛ برخی از تفاسیر آن را ادامه سخن یوسف می‌دانند و برخی دیگر ادامه سخنان همسر عزیز مصر می‌شمارند؛ ولی با توجه به محتوای آیه، نظر اول درست است و نمی‌تواند کلام همسر عزیز مصر باشد؛ زیرا چه خیانتی بالاتر از اینکه یک نفر بی‌گناه سال‌ها در زندان بماند. یوسف ﷺ با این سخن، دلیل تأخیر خودش را برای خروج از زندان، بررسی مجدد پرونده و اعاده حیثیت مطرح می‌کند.

۱-۲. یک شخصیت اصلی یا فرعی دیگر

این راوی به عنوان شخصیتی درون‌داستانی حضور دارد؛ ولی قهرمان داستان نیست. او ممکن است رخدادهایی را که برای قهرمان اتفاق افتاده، به یاد آورد؛ ولی چیزهایی درباره قهرمان وجود دارد که این نوع راوی نمی‌داند. این نوع راوی از افکار قهرمان خبر ندارد. نمونه داستان‌های «شرلوک هولمز» اثر سر آرتور کانن دوپیل (۱۹۳۰-۱۸۵۹) که از دید دکتر واتسون دوست هولمز روایت می‌شود، از آن جمله است (محمدی و عباسی، ۱۳۸۱).

«فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ ۗ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ

هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ: چون او را به صحرا بردند و بر این عزم متفق شدند که او را به قعر چاه درافکنند [چنین کردند] و ما به او وحی نمودیم که البته تو روزی برادران را به کار بدشان آگاه می‌سازی و آنها تو را نشناخته و درک مقام تو نمی‌کنند» (یوسف: ۱۵).

در آیه بالا و در بخش دوم آیه (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ...) دیدگاه از حالت اول شخص به حالت یک شخص فرعی دیگر تغییر کرده است. راوی از طریق روحیه‌دادن به شخصیت اصلی داستان (یوسف)، دخالت خود را در تغییر مسیر داستان نشان می‌دهد و به اصطلاح روایت به حالت یک شخص اصلی یا فرعی دیگر تغییر می‌یابد.

۱-۳. مشاهده‌گر

این راوی داستان را مشاهده می‌کند؛ ولی لزوماً خود آن را تجربه نمی‌کند. این نوع راوی به میزان زیادی به دید سوم شخص دانای کل نزدیک است؛ چون می‌تواند بیانی تقریباً بی‌طرفانه داشته باشد.

اما شاهد اول شخص توانایی اینکه همه چیز در مورد همه موقعیت‌ها را بداند، ندارد. نمونه داستان «گتزی بزرگ» اثر اسکات فیتز جرال (۱۹۲۵) که فیلمی بر اساس همین رمان با بازی لئوناردو دی کاپریو ساخته شده، از این نمونه «دیدگاه» است (محمدی، ۱۳۷۸).

«قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدَهَا لَهُمْ قَالِ أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ: [برادران] گفتند که اگر این دزدی کند [بعید نیست که] برادرش [یوسف] نیز از این پیش دزدی کرد. یوسف باز قضیه را در دل پنهان کرد و به آنها اظهار نکرد [و در دل] گفت شما بسیار مردم بدتری هستید و خدا به حقیقت آنچه نسبت می‌دهید، آگاه‌تر است» (یوسف: ۷۷).

همان طور که اشاره شد، در حالت راوی مشاهده‌گر، گاهی اوقات راوی گویی وارد ذهن شخصیت شده و افکار او را بازتاب می‌دهد. همان گونه که مشاهده می‌شود، این راوی بسیار شبیه روایتگر سوم شخص دانای کل است.

۲. دوم شخص

وقتی راوی از ضمیر «تو/ شما» در داستان یا قصه و حکایت استفاده می‌کند، شما

آن را از دیدگاه دوم شخص می‌خوانید. منظر دوم شخص مطمئناً به اندازه اول و سوم شخص متداول نیست. انجام آن بدون اینکه به نظر تبلیغاتی بیاید، کار ظریفی است؛ ولی قابل اجراست. مزیت دید دوم شخص این است که خواننده سریعاً وارد داستان می‌شود. او کاملاً از صفحه اول در داستان شخصیت غرق می‌گردد. از نمونه داستان‌های دارای این نوع دیدگاه می‌توان به «داغ ننگ» اثر ناتانیل هائورن (۱۸۵۰) اشاره کرد (همان، ۱۳۷۸).

«يَا بَنِيٰ اٰذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوْسُفَ وَاٰخِيهِ وَاَلَّا تَيَّاسُوا مِنْ رُوْحِ اللّٰهِ اِنَّهٗ لَآ يَبۡسُ مِنْ رُوْحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوۡمَ الْكٰفِرُوۡنَ: اى فرزندان من، بروید [به ملک مصر] و از حال یوسف و برادرش تحقیق کرده و جويا شوید و از رحمت خدا نومید مباشید که هرگز جز کافران هیچ کس از رحمت خدا نومید نیست» (یوسف: ۸۷).

در این آیه یعقوب پیامبر در مقام دوم شخص با ضمائر مخاطب به فرزندان خود دستور می‌دهد که بروند و از احوال برادر خود اطلاعی کسب نمایند.

۳. شخص سوم

وقتی راوی از ضمائر «او، آنها یا این و آن» استفاده می‌کند، دیدگاه سوم شخص است. بر خلاف دید اول و دوم شخص، در دید سوم شخص راوی شخصی درون داستان نیست. دید سوم شخص شاید متداول‌ترین پرسپکتیو باشد. این دید می‌تواند به نویسنده انعطاف‌پذیری بیشتری نسبت به دو دید دیگر دهد؛ به‌ویژه زمانی که سوم شخص چندین نفر یا دانای کل باشد. مزیت این دید آن است که نویسنده می‌تواند داستان را از منظر وسیع‌تری بنویسد. مشکل این نوع دیدگاه، دشواری برقراری ارتباط با خواننده متن است. از متداول‌ترین نوع دیدگاه سوم شخص می‌توان به «سوم شخص دانای کل» که نمونه روایت‌های قصص قرآنی از آن نمونه‌اند، اشاره کرد (میرصادقی، ۱۳۹۱).

این دید جهانی است. راوی همه چیز را درباره همه افراد داستان می‌داند. او از انگیزه‌ها، کودکی، افکار درونی و احساسات تمام شخصیت‌ها آگاه است. این راوی حالتی خداگونه دارد و می‌تواند توصیف دقیق و آگاهانه‌ای ارائه دهد. صد سال تنهایی

اثر گابریل گارسیا مارکز (میرعباسی، ۱۳۹۸) از این نمونه «دیدگاه» در پیش‌برد داستان بهره گرفته است. نکته قابل تأمل در داستان یوسف علیه السلام این است که گاهی اوقات، راوی سوم شخص بنا به ضرورت در داستان، مشارکت و طرفداری خود را اعلام می‌کند؛ یعنی هر جا لازم بوده، راوی (خداوند متعال) با تجلی فاعلی خود در داستان، تأثیر فراوانی در سیر داستان و واکنش شخصیت‌های آن ایجاد می‌کند.

«وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ ۗ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ: و ما این چنین یوسف را به تمکین و اقتدار رسانیدیم و برای آنکه او را از علم تعبیر خواب‌ها بیاموزیم و خدا بر کار خود غالب است، ولی بسیاری مردم [بر این حقیقت] آگاه نیستند» (یوسف: ۲۱).

در این آیه راوی داستان (خداوند) تأثیر دخالت خود را در سرنوشت شخصیت اصلی داستان، حتمی و غیر قابل پیشگیری می‌داند.

۲. زاویه دید: (Point of view)

«زاویه دید» دومین بُعد از ابعاد «تعبیر صحنه» است. همه ما از زاویه‌ای به یک صحنه نگاه می‌کنیم و می‌توانیم از زبان برای اشاره به این زاویه دید استفاده کنیم (صفوی، ۱۳۷۹).

«فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَن يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ: چون او را به صحرا بردند و بر این عزم متفق شدند که او را به قعر چاه درافکنند [چنین کردند] و ما به او وحی نمودیم که البته تو روزی برادران را به کار بدشان آگاه می‌سازی و آنها تو را نشناخته و درک مقام تو نمی‌کنند» (یوسف: ۱۵).

در این آیه حالت روایی داستان از طرق راوی سوم شخص است و از منظری دورتر و البته با اشراف به صحنه روایتگر اتفاقات است.

۳. ضبط صحنه (Scanning)

یکی دیگر از ابعاد مهم «تعبیر» در نظریه لنگاکر بُعد «ضبط صحنه» می‌باشد. صفوی (۱۳۷۹) در تعریف این بُعد از ابعاد تعبیر می‌نویسد: «این عامل نیز به نوع ساخت شرح

صحنه باز می‌گردد و درواقع به میزان و مقدار شرح صحنه یک رخداد گفته می‌شود. لنگاکر از دو نوع ضبط صحنه سخن به میان می‌آورد: «ضبط صحنه مفصل» (Sequential Scanning) و «ضبط صحنه مختصر» (Summary Scanning) در «ضبط صحنه مفصل» گوینده به شرح رویداد می‌پردازد و به توالی وقوع حوادث با جزئیات بیشتری اشاره می‌کند. به عبارت ساده‌تر «ضبط مفصل» روش نگریستن به فرایندی است که جزئیات آن به یکدیگر مربوط بوده و به توالی شرح داده می‌شوند (همان، ۱۳۷۹).

۱-۳) «لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَآخُوته آيتٌ لِّلسَّائِلِينَ * اذ قالوا لِيُوسُفُ وَاخُوهُ أَحَبُّ اِلَى آيِنَا مِنَّا وَتَحَنُّ عَصَبِهِ إِنَّا بآنَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * أَفْتَلَوْا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوا اَرْضاً يَحِلُّ لَكُمْ وَجْهٌ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ * قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَآلَقُوهُ فِي غَيِّتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ: همانا در یوسف و برادرانش نشانه‌هایی برای پرسش‌کنندگان است، هنگامی که گفتند همانا یوسف و برادرش [بنیامین] نزد پدرمان از ما محبوب‌ترند، در حالی که ما گروهی نیرومند هستیم، همانا پدر ما در گمراهی آشکار است، یوسف را بکشید یا در دیاری دور بیفکنید که روی پدر را یک جهت به طرف خود کنید و سپس از آن گروهی شایسته و صالح باشید، گوینده‌ای از آنان گفت یوسف را نکشید، بلکه او را در تاریکی چاه بیفکنید تا بعضی از قافله‌ها او را بگیرند، اگر اهل عمل هستید» (یوسف: ۷-۱۰).

«ضبط صحنه مختصر» درواقع شرح و توصیف خلاصه‌وار و موجز یک رخداد است؛ به عبارت ساده‌تر روش نگریستن به یک فرایند است که به عنوان یک واحد در نظر گرفته شده است (صفوی، ۱۳۷۹).

شاید به طور خلاصه تفاوت این دو مقوله را بتوان به این شکل توضیح داد که «ضبط مفصل صحنه» شرح یک رویداد به جمله یا جملات تشریحی و مفصل است؛ حال آنکه «ضبط مختصر صحنه» شرح یک واقعه به کمک یک گروه اسمی یا یک جمله موجز می‌باشد.

۲-۳) علی با لباس‌های جدید و بسیار شیک خود، با شادی و شغف راهی مدرسه شد (ضبط مفصل).

۳-۳) علی راهی مدرسه شد (ضبط مختصر).

۴. کانون توجه (Focus)

از عناصر مهم تعبیر صحنه می‌توان از بُعد «کانون توجه» نام برد. صفوی در توضیح این بُعد می‌نویسد: «نگاکر از اصطلاح "دیدگاه" (Perspective) برای اشاره به هر دو عامل "زاویه دید" و "کانون توجه" استفاده کرده است. به اعتقاد وی زاویه توجه بازتابی از اهمیتی است که معناشناسان شناختی برای نقش شاهدان یک صحنه قایل‌اند؛ شاهدانی که زاویه دیدی را بر می‌گزینند و عناصری را برای نشان‌دادن کانون توجه خود انتخاب می‌کنند».

معمولاً توجه خواننده متن یا بیننده فیلم با درایت و پختگی نویسنده یا کارگردان به نقاط و حوادث و رخدادهایی خاص معطوف می‌گردد که چه بسا همین صحنه‌ها و کانون‌های توجه، اثراتی بسیار شگرف بر ذهن خواننده یا بیننده بر جای خواهد گذاشت؛ به طوری که هر زمان از آن داستان و فیلم، نامی و سخنی به میان آورده شود، آن صحنه برجستگی‌های داستانی به‌وضوح جلوی چشم شخص ظاهر شوند و گویی آن داستان یک بار دیگر برای او روایت گردد؛ به تعبیری دیگر کانون توجه، بخشی از صحنه یا متن است که خواه به علت تکرار یا به جهت مرکز توجه قرارگرفتن در روایت، اهمیت بیشتری پیدا کرده و تمرکز بیشتری بر آن احساس می‌شود؛ برای مثال در سوره حضرت یوسف علیه السلام عناصری مشاهده می‌کنیم که بیش از بقیه عناصر داستان مورد توجه خاص واقع شده‌اند؛ به عبارتی کانون توجه راوی داستان که همانا خداوند سبحان است، قرار گرفته‌اند. از جمله این کانون‌های توجه می‌توان به «پیراهن یوسف پیامبر» که از نمادهای پرماجرای داستان است، اشاره کرد. در سرتاسر این داستان حکمت‌ها و لطافت‌هایی از این نماد به زیبایی بیان شده است (مجاهدی، ۱۳۹۳).

در این داستان پرماجرا به نحوی بسیار زیبا و شگفت‌انگیز، تقابل و تضادهایی از

جنس خیر و شر می‌بینیم و جالب است که در پایان تمامی افت و خیزها، همه جا غلبه با خیر و زیبایی است (همان).

از عناصر دیگری که می‌توان به عنوان «کانون توجه» واقع شدن در این سوره کریمه نام برد، «کید و مکر» است که در ابتدای داستان کید و مکر برادران یوسف و در ادامه داستان مکر و حيله‌گری زلیخا را در کشیدن و پاره کردن پیراهن نمادین مشاهده می‌کنیم و در پایان داستان نیز همان پیراهن نمادین سبب شفای چشمان بی‌سو و کور یعقوب پیامبر می‌گردد.

عنصر دیگری که در این داستان کانون توجه واقع شده «خواب و رؤیا» و تعبیر آن در بخش‌های مختلف داستان است. در ابتدای داستان حضرت یوسف خواب خود را بر پدر عرضه می‌کند و از او تعبیر می‌خواهد. پس از آنکه خداوند این قابلیت و توانایی را در وجود خود حضرت عطا می‌فرماید، ایشان در مواردی دیگر همچون تعبیر خواب دو زندانی جوان هم‌بند خود و در ادامه به تعبیر خواب عزیز مصر مبادرت می‌ورزد: «وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خَبِزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ: و [در این هنگام] دو جوان همراه او وارد زندان شدند، یکی از آن دو گفت من در خواب دیدم که [انگور برای ساختن شراب] می‌فشارم و دیگری گفت من در خواب دیدم نان بر سر حمل می‌کنم که پرندگان از آن می‌خورند، ما را از تعبیر این خواب آگاه کن که تو را از نیکوکاران می‌بینیم» (یوسف: ۳۶).

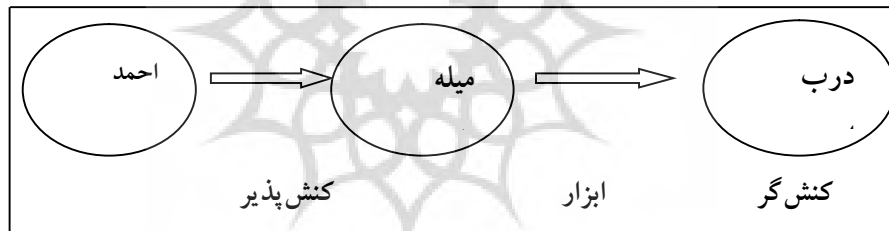
عزیز مصر در خواب می‌بیند که هفت گاو لاغر به هفت گاو چاق حمله کرده، آنها را می‌خورند و هفت خوشه خشکیده بر هفت خوشه سبز پیچیده شده، آنها را از بین می‌برند که در این مورد نیز یوسف پیامبر به‌خوبی از عهده تعبیر این خواب بر می‌آید و قلمرو حکومتی عزیز مصر را از قحطی نجات می‌دهد.

۵. شرح صحنه (Profiling)

یکی دیگر از فرایندهای مورد توجه لنگاکر «شرح صحنه» نامیده شده است که در اصل

شرح بنیادین یک رویداد، یا بهتر بگوییم، یک صحنه به شمار می‌رود (صفوی، ۱۳۹۳). جهت روشن شدن معنا و مفهوم این بُعد از ابعاد «تعبیر صحنه» به مثال‌های زیر توجه فرمایید:

۱-۵) احمد با یک میله باریک توانست درب اتومبیل را باز کند. همان طور که مشاهده می‌شود، نقل‌کننده این اتفاق، خود شاهدهی است که از فضای بیرون بر این صحنه اشراف داشته، آن را برای ما نقل می‌کند. نقلی که گوینده از این صحنه روایت می‌کند، آن است که «شخصی با ابزاری خاص» توانسته است دربی را باز کند. جهت به نتیجه رسیدن این عمل، یک عامل انجام کار که همان «کنش‌گر» (Agent)، وسیله یا «ابزار» انجام آن کار (Instrument) و یک عنصر پذیرنده و تحمل‌کننده این فرایند که همان «کنش‌پذیر» (Patient) لازم است. این عمل، سبب شده است تغییری در وضعیت «کنش‌پذیر» به وجود آید.



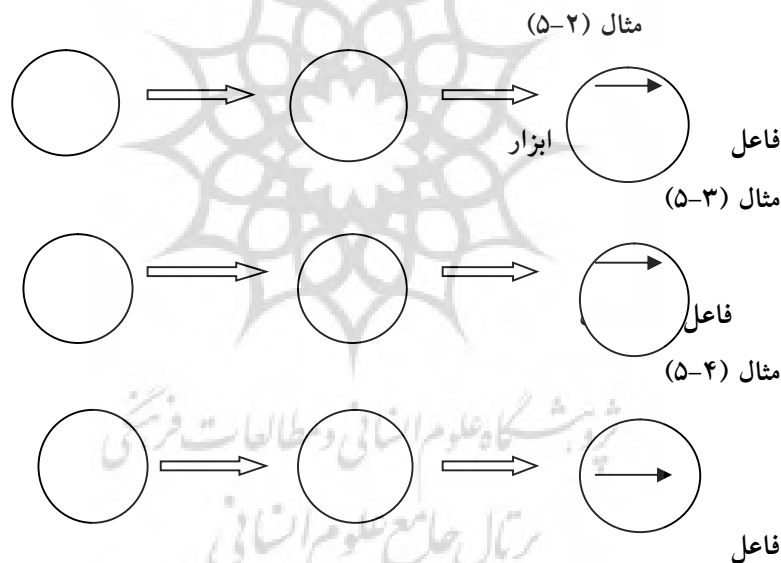
شاهد صحنه = گوینده جمله همان گونه که در این طرح مشاهده می‌شود، روایت‌کننده این رخداد در خارج از صحنه و شاهدهی است که از فضای بیرون آن را نقل می‌کند. «کنش‌گر» (احمد) توان و نیروی خود را به ابزار مورد استفاده واقع شده (میل باریک) وارد کرده و ابزار آن نیرو را به «کنش‌پذیر» (درب اتومبیل) منتقل کرده و در نتیجه سبب باز شدن آن می‌شود. تغییر وضعیت نیز همان تغییر حالت کنش‌پذیر از حالت بسته بودن به باز بودن است. اکنون به مثال‌های زیر توجه کنید:

۲-۵) احمد با میله باریک توانست درب اتومبیل را باز کند.

۵-۳) میله باریک توانست درب اتومبیل را باز کند.

۵-۴) درب اتومبیل باز شد.

در مثال (۵-۲) هر سه عنصر فاعل، متمم و مفعول به چشم می‌خورند. در جمله (۵-۳) متمم جمله نقش فاعل (احمد) را به عهده دارد و در مثال سوم (۵-۴) مفعول جمله نقش فاعل را ایفا می‌کند. بدین تدریب همان طور که مشاهده می‌شود، راوی این رخداد در هر سه مورد به روش خاصی صحنه را برای ما نقل می‌کند. به عبارت ساده‌تر نقل‌کننده این جملات در هر مرحله شرح خود را مختصر کرده و در جمله آخر «کنش‌پذیر» در جایگاه کننده کار (کنش‌گر) قرار داده است. صفوی این فرایندها را به شکل الگوهای زیر نشان داده است:



همان طور که پیش تر اشاره شد، لنگاکر در نظریه تعبیر صحنه، شرح صحنه را به یک زیر مجموعه کوچک‌تر یعنی «ضبط صحنه» (Scanning) که خود نیز بر دو بخش تقسیم‌بندی می‌شود: «ضبط صحنه مفصل» (Sequential Scanning) و «ضبط صحنه مختصر» (Summary Scanning) که هر کدام تا حدودی در قسمت‌های قبل توضیح داده شدند.

همان طور که پیش‌تر، در بررسی عناصر مهم شرح صحنه بیان شد، در این بُعد عناصری مانند «کنش‌گر»، «ابزار» و «کنش‌پذیر» می‌باشند و نیز اشاره کردیم که زیرمجموعه‌های این بُعد «ضبط صحنه» و دو بخش مهم آن یعنی «ضبط مفصل» و «ضبط مختصر» می‌باشند.

شرح صحنه و کنش‌گرها در احسن القصص

داستان حضرت یوسف علیه السلام از همان ابتدا با صحنه خواب آن حضرت آغاز می‌شود. خوابی که اگرچه کنشی عمیق به حساب می‌آید، به خود کنش محسوب نمی‌شود (داودی مقدم، ۱۳۹۳). از آغاز داستان، فضل خداوند بر حضرت یوسف به عنوان کنش‌گذار متعالی آشکار می‌شود؛ گزاره‌ای که مرتب در این سوره تکرار می‌گردد (یوسف: ۶، ۳۱، ۳۴، ۵۳، ۶۷ و ۷۶ / داودی مقدم، ۱۳۹۳).

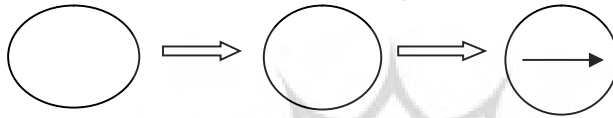
«وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَاهَا عَلَىٰ أَبِيكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَأَسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ: و این گونه پروردگارت تو را بر می‌گزیند و از تعبیر خواب‌ها [و سرانجام امور] تو را آگاه می‌سازد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می‌کند، همان گونه که پیش از این بر پدرانت / ابراهیم و اسحاق تمام کرد، همانا پروردگارت دانای حکیم است» (یوسف: ۶).

از این آیه کریمه به‌وضوح «کنش‌گر» اصلی که همانا پروردگار یکتاست، بر کنش‌پذیری که با ضمائر اشاره متصل «ک» در «يَجْتَبِيكَ» و «يُعَلِّمُكَ» و «يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ» کنش خود را که همانا «برگزیدن»، «آگاه‌ساختن» و «تمام کردن نعمت» است، اشراف دارد.

«فَلَمَّا رَأَىٰ قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ أَنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ: پس همین که [عزیز مصر] پیراهن او را دید که از پشت پاره شده است [حقیقت را دریافت] و گفت بی‌شک این از حيله شما زنان است، البته حيله شما شگرف است» (یوسف: ۲۸).

خداوند سبحان در آیه مبارک ۷۶ سوره نساء می‌فرماید: «همانا کید شیطان ضعیف است» و در این آیه (۲۸ سوره یوسف) می‌فرماید: «کید شما زنان عظیم است».

ابتدایی‌ترین نتیجه که از مقایسه این دو آیه مبارکه به دست می‌آید، آن است که: «کید زنان از کید شیطان قوی‌تر است». البته عبارت «همانا کید شیطان ضعیف است» نقل قول مستقیم خود خداوند و عبارت «کید شما زنان عظیم است» از زبان و قول عزیز مصر است (قرائتی، ۱۳۷۹). در این آیه کریمه که از آیات پرکاربرد این سوره است، در بخش اول آیه یعنی «فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ» کنش‌گر عزیز مصر است؛ لکن در بخش بعدی آیه «قَمِيصُهُ قَدْ مَن دُبُرٍ: پیراهن او از پشت پاره شده است» همان مرحله سوم شکل (۴-۵) است که مفعول یا کنش‌پذیر در جایگاه فاعل قرار گرفته است.



فاعل

«فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْدَتَ لَهُنَّ مَتَكِنًا وَأَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سَكِينًا وَقَالَتْ أُخْرَجَ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لَهِ ان هَذَا أَلَا مَلَكٌ كَرِيمٌ» پس چون همسر عزیز مصر نیرنگ و [پدگویی] زنان [مصر] را شنید، [کسی را برای دعوت] سراغ آنها فرستاد و برای آنان [محفلی] تکیه‌گاهی آماده کرد و به هر یک چاقویی داد [تا میوه میل کنند] و به یوسف گفت بر زنان وارد شو، همین که زنان او را دیدند بزرگش یافتند و دست‌های خود را [به جای میوه] عمیقاً بریدند و گفتند منزه است خداوند این بشر نیست، این نیست جز فرشته‌ای بزرگوار» (یوسف: ۳۱). در این آیه کریمه با دو نوع کنش‌گر مواجه هستیم. اولین کنش‌گر همسر عزیز مصر است که هم فرستاده‌ای جهت آوردن زنان فرستاد و هم بساط آن میهمانی را فراهم آورد و کنش‌گر دوم را می‌توان خود زنان دعوت‌شده دانست که با کارد از شدت تعجب دست‌های خود را بریدند.

ضبط صحنه در احسن القصص

خداوند سبحان در این سوره پرماجرا و پندآموز وقایع قصه را گاهی بسیار مختصر و خلاصه وار روایت می‌کند که گویی حاشیه‌های این قصه اهمیت چندانی ندارند و

مهم پیامی است که شنونده یا خواننده آن باید دریافت نموده و مابقی حذف یا به قوه تخیل خواننده واگذار شده است؛ برای در جایی که *زلیخا* می‌خواهد هوس خود را عملی سازد و پیراهن یوسف نبی را از پشت پاره می‌کند یا کلام رد و بدل شده بین آنها و سپس ورود عزیز مصر به صحنه در حد سه چهار آیه آن هم خلاصه‌وار بیان شده است و ما نمی‌دانیم این حادثه در کجای قصر، در چه ساعتی از شبانه روز و به چه صورت اتفاق افتاد؛ همچنین از آن کودک شاهد که راه حل را به عزیز مصر جهت پی‌بردن به مکر زنان نشان می‌دهد، اطلاعات چندانی نداریم که این طفل کجا بوده و به چه سان در آن لحظه در آن محل حضور داشته است. در صحنه‌های ابتدایی قصه، جایی که برادران یوسف او را در بیابانی در درون چاهی می‌اندازند، ابتدا گفت‌وگوی مختصری بین آنها صورت می‌گیرد و پس از پیشنهاد یکی از آنها این امر صورت می‌پذیرد. در اینجا نیز ما از تعداد برادرانی که آن روز به همراه خود یوسف را برده بودند، اطلاعات چندانی نداریم؛ همچنین از برادر دیگر آن حضرت (بنیامین) که او نیز مورد علاقه شدید پدر بود، هیچ گونه توضیح و اطلاعاتی مطرح نشده است و خیلی مختصر در چند جا از او نام برده می‌شود. بنابراین در این گونه موارد- که تعداد آنها کم نیست- شرح قصه کاملاً به صورت «ضبط مختصر» (Summary Scanning) صورت گرفته است؛ از طرف دیگر گاهی برخی وقایع این قصه با طول و تفصیل و جزئیات بیشتری روایت می‌شوند و خواننده آیات را با خود به لحظه لحظه وقوع این حوادث همراه می‌کند. صد البته حکمت خداوند و غایت هدف از بیان این قصه و قصه‌های مشابه قرآنی، پیام‌رسانی، نصیحت و پند و اندرز و هدایت بندگان صالح و شایسته خود و در عین حال عبرت‌آموزی و درس فراگرفتن است.

خداوند سبحان در برخی بخش‌های این قصه، شرح را تا حدودی با جزئیات روایت می‌کند؛ برای نمونه آیه ۳۱ این سوره به تفصیل (تفصیلی بیشتر از حوادث ما قبل) به شرح تدارک میهمانی زنان شهر و تهیه میوه و محلی آرام و راحت برای تکیه‌دادن آنها در مجلس و نیز دادن یک کارد به دست هر یک و تهیه میوه جهت

پذیرایی و از همه مهم‌تر چگونگی ورود حضرت یوسف علیه السلام به آن مجلس زنانه به‌خوبی و همانند یک صحنه فیلم تشریح شده است.

«فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعَدَّتْ لَهُنَّ مَتَكِنًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سَكِينًا وَقَالَتْ أُخْرَجَ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ انْ هَذَا آلا مَلَكٌ كَرِيمٌ: پس چون همسر عزیز مصر نیرنگ و [بدگویی] زنان [مصر] را شنید [کسی را برای دعوت] سراغ آنها فرستاد و برای آنان [محفل] تکیه‌گاهی آماده کرد و به هر یک چاقویی داد [تا میوه میل کنند] و به یوسف گفت بر زنان وارد شو، همین که زنان او را دیدند، بزرگش یافتند و دست‌های خود را [به جای میوه] عمیقاً بریدند و گفتند منزّه است خداوند، این بشر نیست، این نیست جز فرشته‌ای بزرگوار» (یوسف: ۳۱).

شرح صحنه در این میهمانی از پیش ترتیب داده شده، آن‌چنان زیبا و با جزئیات روایت شده است که خواننده از جزء‌جزء آن لذت می‌برد و کلمات در جای‌جای آیات مربوطه، خود گویای معانی و تفصیل واقع‌اند. در تفسیر نمونه مکارم شیرازی آمده است: «تعبیر به "أُخْرَجَ عَلَيْهِنَّ: بیرون بیا" به جای "ادخل: داخل شو" این معنا را می‌رساند که همسر عزیز، یوسف را در بیرون نگاه نداشت، بلکه هر یک اتاق درونی که احتمالاً محل غذا و میوه بوده، سرگرم ساخت تا ورود او به مجلس از در ورودی نباشد و کاملاً غیر منتظره و شوک‌آفرین باشد. "قَطَّعْنَ" نیز از آن جهت که در باب تفعیل آمده و یکی از معانی باب تفعیل، تکثیر است، به معنای کثرت و شدت قطع کردن و بریدن است و می‌تواند بدین معنا باشد که آنها نقاط زیادی از دست خود را بریدند و هم آنکه این برش شدت داشت و زخم آنها عمیق بود».

این شرح‌های مفصل را در جاهای مختلف دیگر این سوره مبارک نیز می‌توان مشاهده کرد؛ برای نمونه در رخداد ورود برادران حضرت یوسف علیه السلام به قصر در مرحله دوم و هنگامی که فرزند دردانه دوم حضرت یعقوب یعنی بنیامین را به همراه خود آورده بودند، قرآن کریم چگونگی ورود، نحوه استقبال حضرت یوسف (ع) از آنها و به‌خصوص از برادر کوچک‌تر خود بنیامین، نقشه قراردادن جام ملک در متاع آنها و با

این طریق نگاه‌داشتن بنیامین نزد خود را آن‌چنان زیبا و روایی بیان می‌کند که گویی نمایش‌نامه‌ای در حال اجراست.

«وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يَوْسُفَ إِوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: وقتی [برادران] بر یوسف وارد شدند، او برادرش (بنیامین) را نزد خود جای داده و گفت همانا من برادر تو هستم. پس از آنچه می‌دهند (می‌دادند)، اندوهگین مباش!» (یوسف: ۶۹). «فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَابَهُ فِي رِجْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذِنَ مَوْذُنُ أَيَّتُهَا الْعَيْرُ أَنْتُمْ لَسَارِقُونَ: پس چون بارهای برادران را مجهز و مهیا ساخت، ظرف آب‌خوری [گران قیمت] را در خورجین برادرش [بنیامین] قرار داد، سپس منادی صدا زد ای کاروانیان قطعاً شما دزد هستید» (یوسف: ۷۰).

همان طور که پیش‌تر ذکر شد، این شرح مفصل را در جاهای بسیاری از این سوره کریمه می‌توان مشاهده نمود که از آن نمونه می‌توان به چگونگی مواجهه حضرت یوسف با پدر خود (حضرت یعقوب)، شفایافتن چشمان نابینای حضرت یعقوب را از آن جمله دانست.

نتیجه

با تحلیل داستان یوسف پیامبر ﷺ از این بُعد زبان‌شناسی شناختی می‌توان به نتایج متعددی دست یافت؛ از جمله اینکه در این داستان صحنه‌ها و رخداد‌های داستان در بیشتر موارد به صورت «ضبط مختصر» و گاه فقط اشاره‌ای به محل و نوع حادثه بسنده شده است. این خود بیانگر این مسئله است که هدف چیزی به مراتب فراتر از نقل یک داستان و روایت است. فرایند تعبیر صحنه‌ها و ابعاد مختلف تعبیر را در سرتاسر ۱۱۱ آیه این سوره می‌توان مشاهده کرد. گاهی هر یک از «ابعاد تعبیر» مانند «شرح صحنه»، «کانون توجه»، «دیدگاه» و «زاویه دید» را در یک آیه و گاه دو و سه بُعد را با هم در آیه‌ای می‌توان مشاهده کرد. در این جستار همچنین دریافتیم که راوی در بیشتر رخدادها شخص سوم دانای کل (خداوند سیحان) می‌باشد؛ همچنین این نتیجه را می‌توان به‌وضوح مشاهده کرد که پژوهش در قصص قرآنی در چارچوب نظریات

علمی و زبان‌شناختی، دید و افق جدیدی را پیش روی خواننده قرار می‌دهد تا بتواند از زوایای دیگر این روایات عبرت‌آمیز را مطالعه کند. با این نتایج می‌توان امیدوار بود که داستان‌های دیگر قرآن را در چارچوب‌های دیگر زبان‌شناسی شناختی به‌خصوص ابعاد دیگر تعبیر مورد بحث و بررسی قرار داد. داستان یوه‌سف پیامبر ﷺ تعبیری زنده و نوسانی است که پیاپی تولید معنا می‌کند و روایتی است که خود روایت‌های متعالی دیگری را می‌آفریند و ارزش‌های ژرف زیبایی‌شناختی و عبرت‌آمیز را برای همه ادوار به همراه دارد.

آنچه مسلم است، این چارچوب نظری با تفاسیر متعددی که از این سوره پرماجرا و پندآموز کاملاً در یک راستا می‌باشد و نه تنها تفسیرهای علمای دینی را رد نمی‌کند، بلکه کاملاً در جهت صحنه‌نهادن و تکمیل علمی این تفاسیر قرار دارد. این امر خود می‌تواند به ساختن فیلم‌ها و نمایش‌نامه‌ها و داستان‌سرایی‌هایی از این قصه جذاب کمک نماید؛ همچنین اگر از این زاویه (زبان‌شناختی) به سوره‌های دیگر و داستان‌های دیگر قرآنی پرداخته شود، مطمئناً آثار هنری گران‌بها و تاریخی را می‌توان از آنها ساخت و برای تاریخ نمایش و سینما سودمند واقع شد. نگارنده از بررسی‌های خود به این نتیجه رسید که برخی ساختارهای داستانی قرآن را می‌توان در قالب انواع تعبیر صحفه زبان‌شناسی شناختی تحلیل و تبیین نمود؛ به عبارت روشن‌تر تقسیمات تعبیر صحفه لنگاکر در زبان قرآن قابل تعمیم‌اند.

از دیگر دستاوردهای این پژوهش مربوط به تعبیر و شرح صحفه قرآنی است که باید آن را فراتر از تعابیر صحفه در ادبیات داستانی رایج دانست؛ زیرا تعبیر صحفه در قصص قرآنی در جهت‌بخشی به تفکرات دینی بسیار مؤثرند.

مهم‌ترین دستاورد این پژوهش آن است که باید اذعان داشت زبان قرآن با هیچ یک از زبان‌های متعارف علمی، عرفی، استعاری، رمزی، تمثیلی و روایی متناظر نیست و در قالب هیچ یک نمی‌گنجد، بلکه زبان قرآن از نظر سبک و شیوه روایت داستان، ساختار و روش ممتاز و بی‌مانند است.

نکته پایانی این است که همه جوانب آیات و روایات قرآن را نمی‌توان در چارچوب یک نظریه تحلیل و تبیین نمود و هر مطالعه‌ای در این زمینه روزنه‌ای از بی‌کران معرفت بر ما آشکار ساخته، بستر پژوهش‌های بعدی را فراهم می‌کند.

۲۴۲

دین



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بهار ۱۴۰۱ / شماره ۸۹ / راضی میاح، ساسان شرفی، منصوره شکرآمیز

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم؛ ترجمه محمد مهدی فولادوند؛ تهران: دار القرآن الکریم، ۱۳۷۲.
۲. پورا براهیم، شیرین؛ «بررسی زبان‌شناختی استعاره در قرآن، رویکرد نظریه معاصر استعاره»، رساله دکتری رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۸.
۳. جرالد، اسکات فیتز؛ گتسبی بزرگ؛ ترجمه رضا رضایی؛ تهران: نشر ماهی، ۱۳۹۴.
۴. چامسکی، نوام؛ زبان و ذهن؛ ترجمه کوروش صفوی؛ تهران: نشر هرمس، ۱۳۹۳.
۵. حاج علی اکبری، محمد؛ پژوهشی پیرامون قصه‌های قرآنی؛ قم: موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان، ۱۳۹۷.
۶. داودی مقدم، فریده؛ «پژوهشی در پژوهش‌های ادبی - قرآنی»، فصلنامه علمی؛ س ۲، ش ۳، ۱۳۹۰.
۷. دوپل، کانن؛ شرلوک هلمز؛ ترجمه کریم امامی؛ تهران: نشر طرح نو، ۱۳۸۸.
۸. راسخ مهند، محمد؛ درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی نظریه‌ها و مفاهیم؛ چ ۴، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۶.
۹. راغب، حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن؛ ترجمه محمد سید گیلانی؛ تهران: نشر کتابخانه مرتضوی، ۱۳۸۱.
۱۰. ساسانی، فرهاد؛ «آیا مقولات واژگانی برجسب‌های ثابتی دارند»، مجله زبان‌شناسی، ش ۲، پاییز و زمستان ۱۳۸۰، ص ۷۲-۸۳.
۱۱. —؛ شیرازی عدل، مهرناز؛ «دیدگاه از منظر زبان‌شناسی شناختی و کاربرد آن در تحلیل متن داستان»، فصلنامه جستارهای زبانی، ش ۱، بهار ۱۳۹۲.
۱۲. صفوی، کوروش؛ «بحثی درباره طرح‌واره‌های تصویری از دیدگاه معنی‌شناسی»، نامه فرهنگستان، دوره ۶، ش ۱، ۱۳۷۹، ص ۶۵-۸۵.
۱۳. —؛ درآمدی بر معنی‌شناسی؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی،

- ۱۳۹۳.
۱۴. طباطبائی، محمدحسین؛ **المیزان فی تفسیر القرآن**؛ ج ۵، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ق.
۱۵. قائمی نیا، علیرضا؛ **معنی‌شناسی شناختی قرآن**؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۰.
۱۶. قرائتی، محسن؛ **تفسیر نور**؛ ج ۶، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۷۹.
۱۷. گلفام، ارسلان؛ «زبان‌شناسی شناختی و استعاره»، **تازه‌های علوم شناختی**؛ س ۴، ش ۳، ۱۳۸۱.
۱۸. مارکز، گابریل گارسیا؛ **صد سال تنهایی**؛ ترجمه کاوه میرعباسی؛ تهران: نشر جیحون، ۱۳۹۸.
۱۹. مجاهدی، مهدی؛ **آنان که عاقبت ستاره شدند**؛ ج ۱؛ انتشارات توز و قلم، ۱۳۹۳.
۲۰. محمدی، محمدهادی؛ **روش‌شناسی نقد ادبیات کودک**؛ تهران: نشر سروش، ۱۳۷۸.
۲۱. محمدی، محمدهادی و علی عباسی؛ **صد ساختار یک اسطوره**؛ تهران: نشر چیستا، ۱۳۸۱.
۲۲. محمدی، ابراهیم و پریسا طلاپور؛ **نمایش شخصیت‌ها (شخصیت‌پردازی) در سووشون؛ فصلنامه متن پژوهشی ادبی**؛ ش ۵۱، بهار ۱۳۹۱.
۲۳. مکارم شیرازی، ناصر؛ **تفسیر نمونه**؛ ج ۹، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۱.
۲۴. میرصادقی، جمال؛ **زاویه دید در داستان**؛ تهران: نشر سخن، ۱۳۹۱.
۲۵. نیلی‌پور، رضا؛ **زبان‌شناسی شناختی دومین انقلاب معرفت شناختی در زبان شناسی**؛ ج ۱، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۹۴.

۲۶. هاثورن، ناتانیل؛ ننگ داغ؛ ترجمه سیمین دانشور؛ تهران: نشر خوارزمی،

۱۳۸۹.

27. Evans, Vyvyan and Melanie Green; **Cognitive Linguistics: An Introduction**, Edinburgh University Press, 2006.

28. -Lakoff, George and Mark Johnson; **Metaphors we live By**; Chicago: Chicago University Press, 1980.

29. -Langaker, Ronald; **Cognitive Grammar: A Basic Introduction**; New York: Oxford University Press, 2008.

30. -Mottonen, Tapani; **Intersubjective Constual: Cognitive Grammatical Meaning in Intersubjective Perspective**; 12th International Cognitive Linguistic Conference, Canada: University of Alberta, 2013.

31. -Talmy, Leonard; **Toward a Cognitive Semantics**; Cambridge MA: MIT Press, 2000.

۲۴۵

دو هن

مؤلفه‌های «صحفه» در ماجرایی حضرت یوسف بر اساس زبان‌شناسی شناختی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی